
قانون الرياضة في سبيل الهداية (شرح چهل حديث)

به انضمام مثنوی زور عشق

تأليف:

صدر الاسلام مير سيد محمد حاک قزوینی

مقدمه، تصحيح و تحشيه:

بدالرسول فروتن

نشر دینا



سرشناسه	: خاک قزوینی، محمد بن عبدالحسین
عنوان و نام پدیدآور	: قانون الریاضه فی سبیل الهدایه (شرح چهل حدیث) به انضمام مثنوی زیر عشق/ تألیف میرسیدمحمد خاک قزوینی؛ مقدمه، تصحیح و تحشیه عبدالرسول قزوینی.
مشخصات نشر	: تهران: دینا، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۱۷۶ ص. : ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	: ۶-۳-۷۵۲۲-۶۰۰-۹۷۸ : ۱۵۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	: فنی
موضوع	: اربعینات -- قرن ۱۳
موضوع	: اربعینات -- قرن ۱۴ -- نقد و تفسیر
موضوع	: اربعینات -- قرن ۱۴ -- شعر
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۱۴
شناسه افزوده	: قزوینی، عبدالرسول، مقدمه نویسنده، مصحح
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۲ ق ۱۴/ع ۱۴۳/۴ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۲۱۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۶۵۲۹۱۰۱



☐ قانون الریاضه فی سبیل الهدایه (شرح چهل حدیث)

☐ صدر الاسلام میر سید محمد خاک قزوینی

☐ چاپ اول: ۱۳۹۲

☐ قطع و تعداد صفحات: ۱۷۶ صفحه رقعی

☐ بهای: ۱۰۰۰۰ تومان

☐ صفحه آرا: فاطمه محمدی

☐ شمارگان: ۵۰۰ نسخه

☐ شابک: ۶-۳-۷۵۲۲-۶۰۰-۹۷۸

☐ آدرس: سیدختیان، خیابان سروش، کوچه حبیبی، پلاک ۲۶، واحد ۳

فهرست

۷	مقدمه مصحح.....
۸	زندگانی میر سید محمد خاکی قزوینی.....
۲۶	بار خاکی قزوینی.....
۳۴	دربارۀ قانون الرياضه.....
۳۵	اشعار قانون الرياضه در منظر ادبیات.....
۴۳	چاپ مستقیم قانون الرياضه.....
۴۵	دربارۀ این چاپ.....
۴۷	تصاویر.....
۵۳	قانون الرياضه فی سبیل الهدایه.....
۵۸	[۱] الحديث الاول.....
۶۰	حکایت آن صوفی که از معبری می گذشت.....
۶۱	[۲] الحديث الثاني.....
۶۴	[۳] الحديث الثالث.....
۶۴	[۴] الحديث الرابع.....
۶۴	[۵] الحديث الخامس.....
۶۴	[۶] الحديث السادس.....
۷۵	[۷] الحديث السابع.....
۷۷	[۸] الحديث الثامن.....

- [۹] الحديث التاسع..... ۷۹
- اشاره به حديث قدسی «يَا أَحْمَدُ وَجِبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُنْتَخَلِينَ فِيَّ»..... ۸۱
- [۱۰] الحديث العاشر..... ۸۲
- [۱۱] الحديث الحادي عشر..... ۸۵
- اشاره به حديث «النَّاسُ يُحْسِرُونَ عَلَى صُورِ أَعْمَالِهِمْ»..... ۸۸
- [۱۲] الحديث الثاني عشر..... ۸۹
- [۱۳] الحديث الثالث عشر..... ۹۰
- اشاره به حديث «إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ أَكْبَرُ حُجَّةٍ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ»..... ۹۱
- هو الكتاب الذي كتبه الله بيده..... ۹۱
- در بیان آنکه عشق عشاق مجازی در صورت حسنه..... ۹۵
- [۱۴] الحديث الرابع عشر..... ۹۷
- [۱۵] الحديث الخامس عشر..... ۱۰۰
- [۱۶] الحديث السادس عشر..... ۱۰۳
- [۱۷] الحديث السابع عشر..... ۱۰۵
- [۱۸] الحديث الثامن عشر..... ۱۰۶
- [۱۹] الحديث التاسع عشر..... ۱۰۷
- [۲۰] الحديث العشرون..... ۱۱۶
- [۲۱] الحديث الحادي والعشرون..... ۱۲
- [۲۲] الحديث الثاني والعشرون..... ۱۲۳

[٢٣] الحديث الثالث والعشرون..... ١٢٤

[٢٤] الحديث الرابع والعشرون..... ١٢٦

[٢٥] الحديث الخامس والعشرون..... ١٢٨

حكايات عارف ديوانه و رفتن او به مدرسه..... ١٢٩

[٢٦] الحديث السادس والعشرون..... ١٣٠

[٢٧] الحديث السابع والعشرون..... ١٣١

[٢٨] الحديث الثامن والعشرون..... ١٣٢

[٢٩] الحديث التاسع والعشرون..... ١٣٣

[٣٠] الحديث العاشر..... ١٣٤

[٣١] الحديث الحادي والثلاثون..... ١٣٦

[٣٢] الحديث الثاني والثلاثون..... ١٣٧

[٣٣] الحديث الثالث والثلاثون..... ١٣٨

[٣٤] الحديث الرابع والثلاثون..... ١٣٩

[٣٥] الحديث الخامس والثلاثون..... ١٤٠

[٣٦] الحديث السادس والثلاثون..... ١٤٢

[٣٧] الحديث السابع والثلاثون..... ١٤٣

[٣٨] الحديث الثامن والثلاثون..... ١٤٤

[٣٩] الحديث التاسع والثلاثون..... ١٤٥

[٤٠] الحديث الأخير..... ١٤٧

۱۴۹..... مشوی زور عشق.....

۱۵۱..... در صفت عشق کیما فرماید.....

۱۵۶..... خاتمه در توحید فرماید.....

۱۶۱..... نمایه‌ها.....

۱۶۱..... آیات.....

۱۶۳..... احادیث.....

۱۶۶..... کسان.....

۱۶۹..... جلد.....

۱۷۰..... کتاب.....

۱۷۲..... منابع مقدماتی و حواشی.....

www.ketab.ir

تقدیم به:

استاد دکتر سید محمد طباطبائی بهبهانی

(منصور)

مقدمه مصحح

حقیقت مشهوری از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که فرمود: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أَمْرِ أَرْبَعِينَ خَلًّا مِمَّا يَخْتِاجُونَ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيْهًا عَالِمًا»^۱ یعنی هر کس از اوست که چهل حدیث از آنچه در کارهای دینی اش بدان محتاج است حفظ کند، خداوند در روز قیامت او را فردی فقیه و دانشمند برمی انگیزد.

این حدیث را که راویان بسیاری به طرق متعدد روایت کرده‌اند، محور اصلی «اربعین نگاری» و مهم ترین اثر این مجموعه و انگیزه مسلمانان در نگارش کتاب‌های اربعین بوده است. در این کتاب‌ها چهل حدیث از احادیث معصومین در موضوعات مختلف اعتقادی و اخلاقی درج گردانده شده و بعضاً مورد شرح و توضیح قرار می‌گرفته است. این کتاب پس از تدوین و گردآوری ریشه‌دار و عمیق بوده است که حتی در ادب پارسی نیز تأثیر گذاشته و کتاب‌هایی چون چهل طوطی، چهل فصل، چهل ناموس، چهل باب چهل صبح و غیره تحت تأثیر آن پدید آمده است.^۲

۱. الخصال، ص ۳۱۹؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۹۵؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۷۲۴؛ بخارا الانوار، ج ۲، ص ۱۵۳.

۲. «سنت اربعین نویسی و نسخه‌ای شریف در شرح چهل حدیث»، ص ۱۶۵.

هرچند تعیین تاریخ دقیقی برای آغاز سنت اربعین‌نویسی در دست نیست؛ اما ظاهراً عبدالله بن مبارک (متوفی ۱۸۱ق) از نخستین کسانی است که به این مهم اقدام کرده است. از جمله مشهورترین اربعین‌نویس‌ها می‌توان به ابن دانشمندان و نویسندگان اشاره کرد: حافظ ابوبکر کلابادی (متوفی ۳۸۰ق)، حاکم نیشابوری (درگذشته ۴۰۵ق)، حافظ ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰ق)، حافظ ابن‌عساکر (درگذشته ۵۷۱ق)، شیخ متجب‌الدین (فوت در ۶۱۵ق)، ابن‌شهر آشوب مازندرانی (متوفی ۵۸۸ق)، یحیی بن شرف‌الدین نووی (درگذشته ۶۷۶ق)، حافظ ابن‌حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ق)، حافظ جمال‌الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱ق)، شیخ بهایی (درگذشته ۱۰۳۰ق)، علامه محمدباقر مجلسی (متوفی ۱۱۱۰ یا ۱۱۱۱ق) و ملا اسماعیل خواجه‌بوی مازندرانی (متوفی ۱۱۱۳ق).^۱ امام خمینی (ره) نیز کتابی با عنوان اربعین حدیث یا شرح چهل حدیث نوشته است.

یکی از آثار گمنام در این زمینه گردآوری چهل حدیث و شرح آن قانون‌الریاضة فی سبیل‌الهدایة نام دارد که از آثار میر سید محمد خاکی قزوینی است. تفاوت این کتاب با آثار دیگر در این موضوع آن است که شرح احادیث به نظم درآمده؛ از این‌رو باید آثار منحصربه‌فرد و یا کم‌نظیر دانست.

زندگانی میر سید محمد خاکی قزوینی

میر سید محمد فرزند سید عبدالحسین نایب‌الصدر قزوینی از علمای عرفا و

۱. همان، ص ۱۶۸-۱۶۹ و ۱۷۲-۱۷۴.

شعرای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری است. وی در اشعار خود خاک تخلص می‌کرد. او در جوانی به صدرالاسلام شهرت داشت اما پس از آن به صدرالصدوری ملقب بود.^۱

خاک قزوینی در دوشنبه دوم شعبان سال ۱۲۸۳ق در قزوین به دنیا آمد.^۲ مقدمات و علوم عربی و فنون ادب و همچنین صرف و نحو و بدیع و بیان و منطق را نزد جمعی از اساتید قزوینی آموخت.^۳ استادان او در فقه و اصول، آخوند ملک، ملا غنمی، شیخ آقا حسین آبله کوب و میرزا شفیع آشتیانی بودند. وی به علایق چون ریاضیات، کیمیا و علوم غریبه علاقه داشت؛ آن‌ها را در محضر میرزا نظام‌الدین قزوینی در مدرسه شیخ‌الاسلام قزوین خواند. سپس به تهران مهاجرت کرد و به مطالعه حکمت، الهیات و فلسفه نزد میرزا ابوالقاسم حکیم‌اللهی تفرسی^۴ و بعد از او ملازم مصلایی پرداخت و علم طب را از میرزا حسین حکیم‌الجوادی فراگرفت.^۵

اجداد وی خطیب بودند و خود او هم مدتی خطیب خاص ساعت تحویل سلام خاص ناصرالدین‌شاه (۱۲۴۷-۱۳۱۳ق) بود اما پس از چندی به ترک دنیا و کسب کمالات صوری و معنوی متایل شد و به سفرهای متعددی رهسپار شد. در کربلا فقه و اصول و علوم عقلیه را نزد شیخ میرزا علی‌تقی برغانی حائری آموخت. در نهایت هم ترک کلیات کرد و به ریاضت

۱. شرح‌الصدور فی حقایق‌الامور، نسخه ۸۴۴۲ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ص ۳.

۲. همان، همان‌جا.

۳. سدیدالسلطنه به کوشش‌های بسیار وی در تحصیل ادبیات اشاره می‌کند (مشویش‌نامه، ص ۷۹).

۴. دیوان خاک قزوینی، ص ۲۳.

۵. مستدرکات اعیان‌الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۶.

مشغول گردید. خاک قزوینی به شهر خود بازگشت و از آنجا که به تصوف متمایل شده بود، خانقاهی را در شمال آن و در نزدیکی دروازه راه‌کوشک (درب‌کوشک) بنیاد نهاد. در این خانقاه مکتبی برای عموم مردم نیز دایر شد که مجمعی برای ادبا، شعرا و متصوفه به‌شمار می‌آمد.^۱

سید محمد خاک قزوینی در مثنوی زور عشق، نژادش را به امام جعفر صادق (ع) می‌رساند و دلّی و خرقة خود را از لطف پروردگار می‌داند. وی انبیا و کواظم مصلایی قزوینی به‌عنوان پیر خود در ایام جوانی نام می‌برد و همچنین حکیم ابوالقاسم تفرشی را انیس خود در طریقت می‌شمارد. وی همچنین اشار می‌کند که مدتی در محضر صفی‌علی‌شاه (۱۲۵۱-۱۳۱۶ق) و ظهیرالاولی (۱۲۸۱-۱۳۴۰ق) بوده است.^۲ همچنین وی را از نزدیک‌ترین دوستان عارف قزوینی - شاعر معروف ملی‌گرا - دانسته‌اند.^۳

خاک قزوینی به سال ۱۳۶۱ ق (۱۳۲۶ و یا ۱۳۲۷ش) در قزوین درگذشت و در خانقاه خود در راه‌کوشک به خاک سپرده شد.^۴ تبار این دانشمند در شهر قزوین زندگی می‌کند اما مقبره او مشخصاً موجود نیست و یا چندان شهرتی ندارد.

شرح حالی که او ده سال پیش از وفاتش به سال ۱۳۵۷ ق در شرح‌الصدور از زندگی‌اش به‌دست داده و مقدمه‌ای که فرزند وی سید

۱. همان، همان‌جا.

۲. زور عشق، ایات ۱۲۰-۱۳۵.

۳. مستدرکات اعیان‌الشیعه، همان‌جا.

۴. همان، همان‌جا.

خلیل الله ذوالریاستین بر دیوان پدرش (چاپ ۱۳۳۸ق) نوشته است، ما را از اغلب منابع فرعی - که صرفاً منتقل کننده برخی اطلاعات منابع دیگرند - بی نیاز می کند. میر سید محمد خاک قزوینی در ترجمه حال خود - که حاوی اطلاعات بسیار ارزشمند تاریخی و جغرافیایی و مردم شناسی است - می نویسد:

«اسم این فقیر محمد، لقب دولتی سابقم صدرالاسلام، لقب فعلی این تاریخ صدرالاسلامی، تخلصم خاک، ولادم در شهر قزوین که مرحوم پدرم ولادم را چنین ثبت فرموده: تولد نور چشم محمد شب دوشنبه دوم شعبان پارس نیل ثلث الحسین در خانه قزوین اجاره از جناب میرزا محمدحسین عضدالملک سنه یک هزار و هشتاد و سه هجری نبوی، صلوات الله علیه و سلامه علیه.

مادرم مرحومه عالمه فاضله سیده ملک سلطان خانم همشیره زاده مرحوم شاهزاده علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه، و پدر علوم ناصرالدین شاه. مادر مادرم خاورسلطان خانم دختر گل پیرهن خانم زوجۀ دائمۀ احقان مغفور فتحعلی شاه قاجار. مادر مادرم عیال مرحوم قطب الحکماء والعرفاء حکیم جمعی و الهی و طبیب کامل، مرحوم میرزا افشار داماد فتحعلی شاه بود. مادری پدرم مرحوم حاجی میرزا سید عبدالحسین نایب الصدارة والشریعة قزوین بود. پدر ایشان مرحوم میرزا سید عبدالله نایب الصدارة والشریعة قزوین قبلاً و بعداً در دیوان خانۀ عدلیه کل ممالک محروسه ایران - صانها الله عن الخدنان - گردیده بر طبق فرمان ناصرالدین شاه قاجار که مورخ به تاریخ یوم الغدیر شهر

ذی حجّة الحرام یک هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری نبوی - صلّوات
الله و سلامه علیه و آله اجمعین - است.

پدر ایشان مرحوم حاجی میرزا سید خلیل الله نایب الصدارة و الشریعة قزوین
و مرجع خاص و عام اهالی ولایت و حاکم شرع متبّع نافذ الحکم بلده
قزوین بوده، به علاوه طرف توجه و اعتقاد کامل فتحعلی شاه قاجار بوده که
مخارج مسجد شاه قزوین را موکول به تصدیق و تصویب پسر ایشان میرزا
سید عبدالله نایب الصدارة فرموده بودند و برای مجالس سور و زفاف
مخبرات برده عصمت سلطنتی مخصوصاً ایشان را از قزوین به تهران به
مسجد امام موجوده دعوت می فرموده و فقط برای اطلاع تاریخی
خوانندگان از مؤلفین و عبارات، سواد آن فرمان را که مورخ به تاریخ شهر
جمادی الاول سنه هزار و ویست و سی و دو هجری است، إن شاء الله در این
نسخه درج می نمایم.

پدر مرحوم حاجی میرزا سید خلیل الله، حاجی میرزا سید شفیع مجتهد،
آیت الله معروف و نایب الصدارة الشریعة قزوین و صاحب تصنیفات عدیده که
من جمله آنچه در این تاریخ موجود است شرح بر تحریر علامه و دیگر
حملة حیدریه منظوم و منثور در اثر طبع خود ایشان نظاماً و نثراً که الحق در
کمال فصاحت و بلاغت می باشد.

پدر ایشان محمد بهاء الدین شیخ الاسلام قزوین است که از مرم محمد
بهاء الدین شیخ الاسلام سلسله صدری و نایب الصدارة از سلسله
شیخ الاسلامی منشعب می شود؛ به این معنی [که] یک پسر بهاء الدین

شیخ الاسلام حاجی میرزا شفیع نایب‌الصدارة و الشریعة است و پسر دیگر حاجی میرزا سید محمد تقی شیخ الاسلام است. اکنون از محمد بهاء الدین شجره نسب را به اختصار مزایا از روی شجره اجدادی که یک نسخه آن در معصومه قم خدمت جناب آقای متولی‌باشی قم که از این سلسله هستند و یک نسخه در آستانه حضرت رضا علیه السلام در کتابخانه ضبط و نسخه دیگر نزد فقیر به خط مرحوم پدرم که از روی نسخه مرحوم میرزا محمد حسین علی‌الملک متولی‌باشی آستانه رضا نقل نموده، موجود است. این جانب بر عینه را اینجا می‌نگارم:

محمد بهاء الدین ابن محمد کمال الدین ابن عبدالعال ابن محمد امیر سید حسین الکرکی الجبل اسمی الملقب به خاتم المجتهدین که فرمان ذی‌شان مرحوم شاه اسماعیل ابن سلطان پدر اول پادشاه صفویه راجع به رفع تعدی متصدیان مالیاتی از دهات سیورغال ایشان در قزوین فعلاً نزد فقیر موجود است و إن شاء الله با دو فرمان دیگر محض اطلاع کیفیات تاریخی از گزارشات ادوار سابقه و وضع عبارات فرامین در این نسخه سوادشان را می‌نگارم و هو ابن طاهر و هو ابن قاسم و هو ابن زین‌العابدین و هو ابن ابراهیم و هو ابن علی و هو ابن عبدالله و هو ابن مفضل و هو ابن احمد و هو ابن ابی جعفر و هو ابن محفوظ و هو ابن حسن و هو ابن علی و هو ابن ابی جعفر و هو ابن محمد و هو ابن حسین و هو ابن علی و هو ابن محمد المعروف به دیباج و بعضی محمد امام مخاطب نموده‌اند و آن جناب

در بسطام مدفون است و هو ابن جعفر الصادق علیه‌السلام^۱. فهُوَ آبائی
فحبّنی بمثلهم إذا جمعتنی یا جریرالمجامع ...

اما گزارشات احوال خود این فقیر به طور اختصار بر این قرار است: فقیر
از بدایت صباوت و طفولیت بالطبع به خواندن کتب و قصص و علوم غریبه
تمایل ذاتی داشتم؛ چنانچه هر وقت در ایام تعطیل مکتب و تحصیل از
توب‌بازی و بادبان‌پرانی و کبوترپرانی و کشتی‌گیری فراغت می‌پیدا می‌کردم،
گشته خلوت اختیار نموده مشغول خواندن کتابی می‌شدم؛ گاه شاهنامه
حکیم ابوالقاسم فردوسی، گاه الف لیله، گاه دیلمه محتاله، گاه کلیله و دمنه،
گاه تاریخ آفرین و سلطان ابراهیم که در آن کتاب صورت طیاره حالیه را به
شکل شایسته و بزرگ‌نمایی کرده معروف به رخ کشیده که نوش آفرین و سلطان
ابراهیم عاقل مشارحه به رخ سوار شده و رخ در هوا حرکت و پرواز می‌کند
و گاه نیز کتاب ریاضه تالیف میرخلع را مطالعه می‌نمودم.

شب‌ها نیز بعد از مطالعه این درس فردا مشغول مطالعات کتب بودم تا
وقتی در کتب پدری اسرار قاسمی را دیدم؛ چون مُجاز به خواندن او نبودم،
از مرحومه مادرم که مرا زیاد دوست داشت مجرمانه کتاب مزبور را استدعا
نمودم چند شبی به من عاریه بدهند. خدمتد رحمتش فرماید، برداشت و داد
خواندم. مطالب عجیب غریب در او دیدم؛ مثل سرمه خفایا و یدن در هوا و
ساخت اکسیر طلا و سوزاندن انواع چراغ‌ها و رؤیت انس و جن و ملک.
هوای تحصیل این علم بر سرم افتاد و چون کتاب خطی بود و اسامی دویزه

۱. در مستدرکات اعیان‌الشیعه (ج ۶ ص ۲۸۶) نسب‌نامه وی چنین ذکر شده است: السید محمد بن السید
عبدالحسین بن السید احمد بن السید الحسن بن السید جعفر العاملی.

را به قلم رمز مخصوصی نوشته بود، ممکن نبود بدون مفتاح کشف قلم رمز بتوان پی به مطالب کتاب برد.

متصل شب و روز به قوت فکریه بدون ناصر و معین و استاد در کشف اقلام تلاش می کردم تا به فیض روح مؤید الهی اقلام مرموزه را کم کم کشف نمودم و چون معرفت کامل به اسامی ادویه و علم طب نداشتیم، درصدد حصول علم طب برآمدم. با اجازه مرحوم پدرم عصرها با لاله به مطب مرحوم میرزا کریم طیب معروف قزوینی پسر مرحوم میرزا حسین طیب به درس شریع نفیسی و شرح اسباب حاضر می شدم.

سالی بدین مناسبت گذشت. در اسامی ادویه و نفع و ضرر آنها خوب بصیرت پیدا کردم؛ چنانچه تجلله حکیم مؤمن و تذکره انطاکی غالباً انیس و مونسم بودند. روزی برای درس به محضر و مطب میرزا حاضر شدم. سید روحانی معتم با جذبۀ مخصوصی وارد مطب شد. میرزا از ایشان بسیار تجلیل کرد. سید نشست، قدری صحبت کرد. میرزا به عیادت مرضی رفت. فقیر کتابی در دست سید مزبور دیدم. پرسیدم: چیست؟ گفت: در علم سیمیاست. گرفتم نگاه کردم نفهمیدم.

از جناب سید، وقت برای ملاقات خواستم وقت داد رفتیم خانه سید؛ جنب خیابان شسته جدید راه قزوین به تهران که آن اوقات باقی خیابان امداد امین السلطان به امر ناصرالدین شاه مشغول ساختن و کشیدن بود. خانه سید مشارالیه در جنب مقبرۀ مرحوم شارح قاموس اللغة محمد بن یحیی بن محمد شفیع قزوینی بود که فعلاً مقبره و سرداب آن مرد بزرگوار خراب و سنگ قبر او را هم برده اند و روی او مکتب خانۀ سرگذری اطفال شده.

نشستم. صحبت از کتاب و علم سیمیا به میان آمد. فرمودند: رسیدن به این علم بدون ریاضات نفسانی و ترک صفات حیوانی ممکن نیست. از ایشان استمداد خواستم. دستوری برای ریاضت از صمت و سحر و ذکر به دوام و تطهیر و ترک حیوانی و خلوت دادند و فرمودند این سیمیای کبیر است. اسرار قاسمی و تیر نجات نیست. اینجا کار با قوای ادویه نیست. اینجا با نفوذ و تصفیة روح است. مشغول ریاضت باش تا من از رشت برگردم و هم در آن روز به رشت تشریف بردند.

عالی‌گذشت و فقیر منتظر تشریف آوردن ایشان بودم. روزه‌روز آتش شوق برای ترمی شد. همان آتش که در جان ملکای روم از شمس تبریزی افتاد، در جان فقیر از سید مزبور افتاد. من چه گویم، یک رگم هشیار نیست. بعد از سال انتظار و هر روز یک مرتبه به سراغ ایشان به منزل ایشان رفتن، تشریف بردند شرح احوال را عرض کردم و عرض کردم: با این یک سال ترک خیرگی و بستن روزه و ذکر به دوام اصلاً برای من کشف و شهودی و کرامتی پیدا نشده فرمودند: من فعلاً باید تهران بروم. اگر تهران آمدی بیا مرا ببین.

چون مرا پدر و مخصوصاً مادر از کزاج اجازه رفتن تهران در سن سیزده سالگی نمی‌دادند، لابد صبر کردم تا شب یکدوازدهم که علی‌الرسم المعمول باید برادر بزرگترم آقا میرزا علی خطیب حضور سلیم خاص ساعت تحویل شمس به برج خمل خطبة تبریک و تهنیت به جهت دخول ناصرالدین‌شاه در اتاق موزة سلطنتی ارگ بخواند، شب در موقع حرکت اخوی به سمت تهران بدون اطلاع و اجازه پدر و مادر با مشارالیه به تهران

رفتم و به خانه مرحوم حاجی میرزا حسینعلی خان دایی خودم یعنی برادر مادرم که پسر مرحوم قطب الحکماء و العرفا میرزا نظرعلی بود، وارد شدیم.

بعد از دو سه روز توقف آنجا از آنجا نقل مکان به خانه اجدادی مرحوم میرزا عبدالله صدر دیوان خانه کردیم. برادرم روزها بیرون به دید و بازدید می رفت. فقر تنها بودم. روزی به عزم دیدن مرحوم سید که معروف به آقا سید کظم مصلایی بود، به مناسبت اینکه در مصلای بیرون دروازه درب ری تهران که در توری است، همواره با حال تجرد و انزوا مشغول ریاضت بود، از خانه بروی گاش کنان و سراغ مسجد شاه جویان. به مسجد شاه رسیدم. مرحوم سید را با میرزا عباسقلی مریدش دیدم در مسجد راه می روند. سلام کردم. خندید. به میرزا عباسقلی گفت: سحر امشب به تو چه گفتم؟ گفت: فرمودید آقا میرزا سید محمد بسرنایب الصدر قزوین به هوای من در سیر دیدم تهران آمده، دنبال من می گرد و صبح به سیر شهر بلکه او را ببینیم. حرکت کردیم آمدیم. عرض کردم: من برای تکمیل ریاضت در حضور خودتان آمده ام. فرمودند: بسم الله. برویم.

رفتیم از شهر بیرون و تقریباً به قدر ثلث فرسخ از دروازه دولا ب تهران خارج شدیم. به صحرائی رسیدیم خالی از سکنه که در اطراف تخم زده بودند و کسی آنجا نبود. فقط چادر کوچک کرباسی مرحوم سید آنجا زده بود. وحید فرید با میرزا عباسقلی مشغول ریاضت بودند. چندی شب و روز در خدمت ایشان روزها روزه و شبها بیدار با وضو و تطهیر مشغول ذکر مخصوص بودم. چیزی در آنجا نداشتیم. غذای هر سه منحصر به نان لواش خشک قزوین با سکنجبین بدون یخ بود. گاهی هم قدری کدو برای تلیین

مزاج آب‌پز می‌کردند ولی چایی و قند برای رفع یبوست مزاج معمول بود. هیچ‌کس هم در این مدت آنجا نیامد و نرفت؛ مگر یک روز در اوایل ورود من آنجا یکی از پسرهای سلیمان‌خان صاحب‌اختیار که از مریدهای مرحوم سید بود و میرزا عباسقلی هم مباشر دهات آن‌ها بود و آن دهات بین راه تهران و قزوین و به قلعه صاحب‌اختیار معروف بود. فقط او به زیارت سید آمد. دیگر در آن مدت کسی آنجا آمد و شد نداشت. گاهی برای خرید قند و چایی یا سکنجبین و زوغال میرزا عباسقلی شهر می‌رفت می‌خرید می‌آمد. کم‌هاها گرم می‌شد و اطراف چادر باقلا کاشته بودند زارعین دولاب باقلاها سبز شد گل کرد. سحرگاهی مرحوم سید سر از مراقبه برداشت به فقر فرمود در سیر چنین دیدم که حجایی برای تو در پیش است که باید به آن بروی سری بزنی. عرض کردم: چشم. صبح که شد چون به واسطه کثرت معجزات از ترک حیوانی و روزه‌های پی‌درپی رمقی نداشتیم، به علاوه راه را هم ندانستیم، میرزا عباسقلی را امر فرمودند با من به شهر بیاید. مشارالیه زیر بال مرا گرفت. نرم‌نرم به سمت شهر آمدیم. چند جا هم خستگی گرفتیم تا دم در مدرسه مرحوم شیخ عبدالحسین در پاچنار آنجا میرزا وداع کرد و رفت. من تنها شدم. وارد مدرسه شدم. متحیر و سرگردان خادم را دیدم. با کمال استرحام از او استدعا کردم حجره‌ای بدهم. گفت: یک حجره در خلوت هست. حاضر است ولی دوازده قه‌ان سرفقلی فعلی آنجاست؛ اگر می‌دهی برو بنشین.

رفتم حیات خلوت حجره را دیدم. نشستم مشغول ذکر بودم. بلافاصله در حجره را که بسته بودم از پشت زدند. پرسیدم: کیستی؟ گفت: حجره آقا

میرزا محمد پسر آقای نایب‌الصدر قزوین اینجاست؟ گفتم: بلی. گفت: در را باز کنید. من از منتهای لاغری و لباس پاره کثیف خجالت کشیدم. گفتم: در باز نمی‌شود. کاری داری بگو. گفت: کاغذی برای شما از پدر شما آورده‌ام. امروز همه جا را به سراغ شما پا زده‌ام تا آخر برادر شما آقای خطیب حضور گفته است. او می‌خواست در مدرسه شیخ عبدالحسین حجره بگیرد. برو آجایی ببین. گفتم: کاغذ را از همین درز در بده. داد. گرفتم خواندم. مضمونش این بود: نور چشم! من چند روز است به اتفاق ملاکین و اعیان قزوین برای تظلم و جمع‌بندی جدید که به دهات قزوین بسته‌اند، به دربار اعلی حضرت ناصیه‌الین شاه به تظلم آمده‌ایم و تو معلوم نیست کجایی. مادرت از فراق تو شکر و رونا ارام ندارد. من هم از تو راضی نیستم تهران بمانی. وسایل درس و تحصیل عزم را در قزوین بهتر از تهران برای تو فراهم می‌کنم. رضایت پدر و مادر بالاترین عبادت‌هاست. بهتر این است بیایی بروی قزوین، مال‌ها که من آورده‌ام اسب‌ها و قاطر آبداری باید به قزوین ببرند. بیا و برو.

به حاجی تقی ملازم پدرم که حامل مکتوب بود گفتم: فوراً جواب ببر. پول هم اگر داری دو سه قران به من بده. از زیر در دو سه قران که به من داد و رفت. از حجره برآمدم، یک قران به خادم انعام دادم. رفتن قاضی خان خریدم آوردم حجره خوردم. به عزم رفتن بیرون دروازه دولاب را باز کردم. درب مدرسه که رسیدم مرحوم سید را دیدم. قضایا را گفتم و مکتوب را نمودم. فرمودند: حاجی از رنجش پدر و مادر بالاتر نبوده و نیست. البته البته فوراً خدمت پدرت برس و به زیارت مادرت مشرف شو. دستور

خواستم. فرمودند: مخالفت با شهوات نفسانی از هر قبیل که باشد و دوام ذکر و قلت غذا خصوص حیوانی. وداع فرمودند.

من دیگر مدرسه نماندم. شب به خانه اجدادی آمدم. ملازمان و بار و بنه آنجا بودند. پدرم در مجمع اهالی ولایت در خانه اجاره‌ای دیگر بود. شب پدرم تشریف آورد و قریب دو سه روز تدارک رفتن مال‌ها را کردند. بعد این جانب با یک نوکر با حاجی بهک آقای تیرگر قزوینی که خرج و منزلش همین خانه بود و چند فرد از قریه حسن آباد بلوک بشاریات کلج قزوین را مالک بود تازه همان‌جا در تهران به پدرم فروخته بود و به باقی اجاره‌ای دستگرد کبرها که معروف به نجف آباد است داده بود. هواها گرم بود. من منزلت می‌ماندیم، شب‌ها حرکت می‌کردیم.

شبی است. ساعت چهار از شب رفته حرکت کردیم و از میهمان‌خانه فثلاق گذشتیم. من در این راه تمام را روزه هستم؛ فقط برای اینکه خلاف شرع نکرده و روزه در سفر گرفته باشم، روزی یک سیل توتون نوجه می‌کشیدم و غذا باز حیوانی نمی‌خورد. افطار به نان و آب یا سنکنجبین و کشمش می‌نمودم. امشب از میهمان‌خانه فثلاق گذشتیم، به خاک قزوین رسیدیم. نزدیک سحر است. من سحر فاطیم و متذکر هستم. حاجی بوهک آقا و ملازم از من بسیار جلو افتاده‌اند. من برآه فقیر تجلی دست داد که نمونه آتش طور بود. به مشاهده و عیان دیدم آنچه بیان نمی‌آید.

من به خرابیات دوش در خُم می‌دیده‌ام

آنچه که موسی بدید در شجر از کوه طور

دانستم تمام فرمایشات عرفای حقّه و حکمای الهی چون مرحوم ملاصدرای شیرازی و ملای رومی صاحب مشنوی و محی‌الدین اعرابی و مرحوم ملا محسن فیض و جامی علیه‌الرحمه صدق و حق و مطابق با واقع است و از ریاضت و صبر و مجاهدت با نفس به همه جا می‌توان رسید. در سب و آمکار بگویم. بدان به تحقیق که روحی که در بدن انسان به‌ودیعہ است مستعد و قابل تمام ترقیات و تنزلات هست و در حقیقت این قطعه عین واقع است و حقیقت امر که بعد از سه سال ترک حیوانی و روزه و شب‌زنده‌داری و عرصو بودن به حس و مشاهده و عیان مفاد او بر فقیر چون صبح روشن آشکار شد. پیاده شدم. دست قاطر را با دست شلّاق بستم. از آب‌انبار دهن باز بیرون بیرون شدم و وضو گرفتم. به سجده افتادم. خدا را شکر و پیغمبر را درود فرستادم. تماشا کردند. سوار شدم و خودم را به همراهان رساندم.

فردا به قزوین وارد شدیم. خدمت مرحومه والدّه رسیدم. زیاد از من خوش وقت شد و بعد در قزوین و در مدرسه حاجی آقا سی که در شمال خانه‌های پدرم بود، حجره گرفتم و مشغول تحصیل شدم. قبول شدم و ضمناً نیز تحصیل علم نجوم و صنعت کیمیایی در خدمت مرحوم میرزا فضل‌الله رئیس‌الفضلا گردیدم. سال‌ها در خدمت ایشان علمای عظام مشغول بودم تا با مادرم به سفر مکه مشرف شدم و در راه کتاب قانون‌الریاضه را که چهل حدیث است میان کجاوه در راه جبل به نام کشیدم. در مراجعت از مکه مرحوم برادرم حاجی میرزا علی خطیب

حضور در نجف اشرف توقف نمود و به قزوین نیامد. هر قدر مادرم اصرار نمود، نپذیرفت.

فقیر در ملازمت مادرم به قزوین آمدم و دو سال هم به واسطه قزوین نبودن برادرم به امر پدرم خطبه سلام خاص تحویل مزبور را در اتاق موزه ناصرالدین شاه قرائت نمودم و بسیار موجب خوش وقتی شاه شد. آفرین گفت و علی‌الرسم قبل از مجتهدین که آن دو سال مرحوم میرزای آشتیانی و آقای آقا سید عبدالله بهبهانی از علما و از ارکان دولت کامران میرزای نایب السلطنه و ظل السلطان دو پسران ناصرالدین شاه و امین السلطان و تمام رؤسای کشوری و لشکری شرفیاب بودند، دو مرتبه به فقیر شاهی و اشرفی دست‌آلاف مرحومه فرمود و در این دو دوره خطبه خوانی فقیر، معرفی اشخاص و مرحوم ایلخانی پیرمرد می نمود و تنظیمات مجلس در عهده مرحوم مروج دوره فتو و الحلاق بسته آقای ظهیرالدوله ایشیک آقاسی باشی ناصرالدین شاه بود و بعد از آن مرحوم ناصرالدین شاه که ترک بازار شد، فقیر ترک این خدمت نموده، خدمت به ارباب الله را اولی تر دانستم. مشغول امر فلاحیت و غرس اشجار گردیدم. چندی در دخت به دست خود کاشته و عمل آورده‌ام. ضمناً از تدریس اصول و فقیر منطق و طب و ارشاد و دستگیری کوتاهی نداشتم.^۱

خلیل الله فرزند خاک قزوینی در مقدمه دیوان حکایت در باب اسداد خود و زندگی پدرش نوشته است:

۱. شرح‌الصدر فی حقایق الامور، نسخه ۸۴۴۲ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ص ۳-۳۴ (با اندکی تلخیص).

«دیوان اشعار جنساب مستطاب، جامع المعقول والمنقول، حاوی الفروع والاصول، عارف معارف الهیه، مُقَنَّس براهین اسلامیہ، معین لزوم الخاتمیہ، صدر الاسلام والمسلمین، الحاج میرزا سید محمد قزوینی المسکن الملقب به صدر الاسلام و المتخلص به خاک که بر حسب خواص جمعی از ارباب ذوق و شهود در تاریخ چهارشنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی یک هزار و سیصد و سی و هشت این حقیر بی بضاعت سید خلیل الله ملقب به نوال المستین ابن صدر الاسلام مذکور جمع نموده و نیز مختصری شرح حال ایشان ذکر می نماید.

حاجی میرزا سید محمد ملقب به صدر الاسلام و المتخلص به خاک خلف مرحوم حاجی میرزا سید عبدالسین نایب الصدر قزوین و او خلف میرزا سید عبدالله صدر دیوان خانه تهران است که در زمان سلطنت ناصر المله والدين، پادشاه اسلام پناه، ناصر الدین شاه قاجار - خَلَّدَ اللهُ مَظَنَّتَهُ الْإِسْلَامِيَّةَ فِيْ أَعْقَابِهِ - در ذی حجه سنه یک هزار و دویست و هفتاد و هشت بر حسب فرمان قضای جریان ناصر الدین شاه و لیاقت شخصی در وزارت عدلیه جناب ضیاء الملک متصدی شغل صدارت دیوان خانه عدلیه دارالسلام تهران بود.

سلسله شجره نسبت ایشان چنانچه در کتابخانه مقدسه حضرت رضا علیه السلام ضبط است و در خانواده ایشان نیز در تهران خلدت حضرت مستطاب اجل افخم عالی آقای آقا میرزا سید محمد شفیع صدر الممالک در دله دارالمؤمنین قم در نزد جناب آقای متولی باشی آستانه مبارکه و در قزوین در این کلبه فقیر و خانواده جناب مستطاب آقای شیخ الاسلام ضبط است بر این ترتیب است:

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام ابنه محمد المعروف به دیباج و بعضی محمد امام خطاب نموده‌اند و آن جناب در بسطام مدفون است ابنه علی ابنه حسین ابنه محمد ابنه ابی جعفر ابنه عدنان ابنه حسن ابنه محفوظ ابنه ابی جعفر ابنه احمد ابنه مفضل ابنه عبدالله ابنه علی ابنه رضی او تقی او ابراهیم ابنه زین العابدین ابنه قاسم ابنه طاهر ابنه محمد امیر سید حسین الکرکی الجبل‌العالمی الملقب به خاتم‌المجتهدین ابنه عبدالعال ابنه کمال‌الدین بن ابنه بهاء‌الدین محمد.

رحوم بهاء‌الدین محمد را دو پسر بوده: یکی میرزا سید تقی که برحسب خواهش سلاطین صفویه قبول منصب شیخ‌الاسلامی قزوین نموده و یکی دیگر سید محمد شفیع‌الدین که نایب‌الصدر قزوین و متکفل امورات محاکماتی بوده. میرزا سید شفیع‌الدین را سه پسر بوده: حاجی میرزا سید محمدخلیل و آقا سید محمد مروف [به] عمو و حاجی میرزا فضل‌الله [که] ملاباشی نواب مستجاب حسن میرزای نایب‌السلطنه بوده و حاجی میرزا سید خلیل‌الله نایب‌الصدر [که] از طرف دولت و مکت متصدی ترافعات شرعی و محاکمات اسلامی و مراجعت عریضه عدلیه قزوین بوده و تمام احکام و اسناد آن دوره مسجل به سبیل و معلوم به خاتم ایشان است و سالی یک مرتبه در اول تحویل شمس به بُرج‌الملک به دارالخلافه تهران رفته و محض تبریک و میمنت جلوس سلطان اسلام در موقع تحویل در مجلس سلام خاص، قرائت خطبه تحویل شمس را در سبیل شاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار متصدی بوده و خطبه عربی انشا و قرائت می‌فرمود. مجدداً

به قزوین مراجعت و متصدی وظایف مقررۀ مذکوره بوده. او را دو پسر بوده: میرزا شفیع معروف به میرزا بزرگ و میرزا عبدالله نایب‌الصدر قزوین.

میرزا عبدالله نایب‌الصدر بعد از چندی برحسب استعداد ذاتی و استدعای مرحوم میرزا محمدحسین عضدالملک که بدو متصدی وظائف و اوقاف و بعد از در خانۀ تهران و اخیراً اول سفیر کبیری که دولت ایران به روسیه فرستاد، او بود به شرحی که قبلاً نگارش یافت، به جای عضدالملک متصدی صدارت دیوان شد و در تهران نیز مرحوم شد.

از میرزا عبدالله صدر دیوان‌خانه سه پسر ماند: میرزا سید خلیل‌الله خطیب حضور [او] میرزا سید جمال‌الدین و میرزا سید عبدالحسین نایب‌الصدر قزوین و نایب‌الصدر مزبور را دو پسر ماند: حاجی میرزا علی نایب‌الصدور و حاجی میرزا سید محمد صدرالاسلام.

حاجی میرزا سید محمد صدرالاسلام در عتبات شهاب چندی به شعبۀ شغل اجدادی، خطیب خاص ساعت تحویل سلام خاص ناصرالدین شاه بود و بعد از چندی همت به ترک دنیا و تحصیل کمالات صوری و معنوی نمود، اعتنایی به جاه و مکنت و دارایی و ثروت پدر نمود و در قزوین در مدرسه حاجی آقاسی که واقع در خیابان دولت‌خانه صفویه و جنب منزل خود مشارالیه بوده، مشغول تحصیل علوم رسمی و مقدماتی بوده و بعد از تکمیل آن‌ها مشغول تحصیل فقه و اصول شده و بعد درصدد تحصیل علوم غریبه و کشف مشکلات خیمۀ کُلّه سر برآمده، سال‌ها در اطراف بلاد تهران و کرمانشاهان و همدان و کربلا و نجف و مکه معظمه صرف همت در زیارت بزرگان و کشف استار از چهره کُلّه سر برآمده و بعد از چندی یکسره

ترک کلیات نموده، مشغول ریاضات و مجاهدات نفسانی گردیده، اربعین‌های متواتره به ترک حیوانی و دوام ذکر و صوم و صلاة اشتغال داشته و مراتب تهذیب اخلاق را از تخلیه و تحلیه و تجلیه سیر نموده، چنانچه کتاب *اربعین فی قانون‌الریاضة* که از تألیفات ایشان است و مفاد چهل حدیث را در آن به رشته نظم کشیده، برهانی قاطع به مقامات عالیة الهی آن جناب است و چون اشعار ایشان هر کدام در دورۀ سیر خود بجا و مستحسن بوده، برای قلیل از آن که از گوشه و کنار یا از کتاب جنگ به خط خود ایشان به دست افتاد در این مجموعه ثبت افتاد. *فَمِنْ اللَّهِ الْإِعَانَةُ وَالتَّوْفِيقُ. الْعَبْدُ ذَلِيلٌ سَلِيمٌ لَّیْلُ اللَّهِ حُسَيْنِي*.^۱

آثار خاک قزوینی

آثار وی به ترتیب تاریخ تألیف عبارتند از:

۱. *قانون‌الریاضة فی سبیل‌الهدایة* قزوینی در سال ۱۳۱۱ ق نخستین اثر خود را به نام *قانون‌الریاضة فی سبیل‌الهدایة* معروف به *چهل قانون*^۲ یا *ریاضت‌نامه*^۳ در تهران به طبع رساند. خاک قزوینی این اثر با عنوان *اربعین* نیز یاد می‌کند.^۴ آقابزرگ تهرانی از وجود نسخه خطی این کتاب در مدرسه صدر نجف و همچنین در شهر مشهد سخن می‌گوید.^۵ پس از این درباره این کتاب بیشتر

۱. مقدمه دیوان خاک قزوینی، ص ۲-۸.

۲. در بیت ۲۱ کتاب به این نام اشاره دارد.

۳. مؤلفین کتب چاپی، ج ۵ ص ۴۴۸. همچنین در بیت ۱۹ *قانون‌الریاضة* بدین نام اشاره شده است.

۴. زور عشق، بیت ۱۲۵.

۵. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲.

بحث خواهیم کرد.

۲. **دیوان اشعار:** برخی از اشعار پراکنده خاک که در سال ۱۳۳۸ ق توسط فرزندش سید خلیل الله ذوالریاستین گردآوری و در مطبعة علمی تهران چاپ سنگی شده است. قسمتی از دیگر اشعار او در کتاب شرح الصدور فی حقائق الامور دیده می شود. حسن الامین دیوان اشعار خطی ای نیز به خاک قزوین نسبت می دهد.^۱

دیوان حاجی آقا قزوینی دربردارنده حدود هفتصد بیت شعر است. این اشعار از اشعار مذهبی هستند و آگاهی هایی نیز درباب شاعر و زمانه او ارائه می دهند:

- در مدح شمس السجی (ص ۸)؛
- تغزل (ص ۸-۱۰)؛
- در مدح نصرالله میرزا و فتح میرزا که با یکدیگر برادر و نواده مرحوم شاهزاده رکن الدوله هستند. در اوقات تحصیل آن ها نزد استاد خط و درس در مدرسه حاجی آقاسی واقع در حاشیه خیابان دولتخانه قزوین (ص ۱۱)؛
- وقتی در مورخه ربیع الثانیه هزار و سیصد و سی و هشتم هجری نبوی حضرت اجل عالی آقای امیر انتصار - دام اقباله العالی - این مجلس را حضوراً فرموده و به ایشان فرموده اند باقی با جناب عالی است. بایدهم انشا نموده اند. مصرع این است: «درد با یار گفتنم هوس است» (ص ۱۶).

- زمانی که حضرت مستطاب رئیس‌المتألهین، جامع‌المعقول والمنقول ...
الحاج میرزا ابوالقاسم التفرشی‌الاصل التهرانی‌المسکن که استاد حضرت
حاج صدرالاسلام در الهیات بود، از تهران به قزوین شرف نزول
فرموده و در خانه حاج صدرالاسلام منزل نموده و شهر رمضان المبارک
بوده و حضرت حاجی میرزا ابوالقاسم مذکور مشهور به حاجی عزم
مسافرت پروان که اسم قریه‌ای است در محال‌خمس قزوین داشتند و
برحسب دعوت جناب اجل آقای ظفرالدوله شاهسون که از تلامیذ
مولانا بوده، به آن حدود تشریف می‌برده‌اند، این غزل را فرموده است
۱۹۰
- جواب نامه دوستی که بعد از استخلاص از کسالت مزاج، حال
سابق را لاحق خود ا به ایشان نوشته، بالبدیهه جواب به نظم فرموده
است (ص ۲۰)؛
- در اوایل شروع به جنگ بین‌الدول روزی با جناب آقای میرزا
ابراهیم‌خان که فعلاً نماینده مجلس از طرف اهالی قزوین است و
جناب فاخرالدوله کارگزار قزوین جناب آقا رضاخان برادر آقای
فاخرالدوله به تماشای صحرا و سرچ‌بیرون رفته‌اند. از دروازه
درب‌کوشک خارج شده، ایشان حسب آرزو از ایشان خواسته، بدیهتاً
انشا نموده (ص ۲۷)؛
- حسب‌الخواهش مرحوم معتمدالسلطنه حاکم قزوین در ورود شاهزاده
محمدحسن میرزای ولی‌عهد احمدعلیشاه در ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۱۱ (ص ۳۰)؛
- برای تشکر از فرستادن دوا برای یکی از بستگان مریض به‌بدیهه به

- جهت آقای یمن خاقان (ص ۳۳)؛
- شعر به زبان عربی برای یکی از دوستان ادیب خود که دعوی مسردی و مردانگی در دوستی داشته (ص ۳۴)؛
- در توحید (ص ۳۵)؛
- و شکایت (ص ۴۴-۴۵)؛
- نوبی بالبداهه در جواب کاغذ دوستی متخلص به صفی (ص ۴۵-۴۸)؛
- در زمان غارت در کربلا حسب خواهش آقا شیخ عبدالرزاق نامی در فوت مرحوم شیخ زین العابدین مجتهد معروف و عزای پسر آن مرحوم جناب حاج شیخ حسین (ص ۴۹-۵۰)؛
- ذمّ زنا و محاکمه (ص ۵۰-۵۱)؛
- در جواب عریضه فرزندش عبد الحلیل الله بالبدیهه (ص ۶۰-۶۳)؛
- مناجات (ص ۶۴-۶۶)؛
- فرهادیه (ص ۶۷-۶۹)؛
- ترجیع بند (ص ۶۹-۷۱)؛
- چند قطعه و رباعی و فرد و غزل (ص ۷۲-۷۴)؛
- ۳. شرح الصدور فی حقایق الامور: سه نسخه از این کتاب که درباره اعتقادات و اصول دین و مسائل متفرقه نوشته شده است، در دست است (الف) نسخه شماره ۸۴۴۲ کتابخانه مجلس شورای اسلامی به خط مولف به سال ۱۳۵۷ ق در ۲۰۲ برگ.
- (ب) دست نویس شماره ۶۶۵۷ کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی در شهر قم، باز هم به خط مؤلف اما بدون تاریخ کتابت در ۲۰۹ برگ.

ب) نسخه کتابخانه آیت‌الله گلپایگانی قم به شماره ۲۹۲-۲/۱۱۲ در ۲۰۶ برگ^۱.

این کتاب در سال ۱۳۲۰ شمسی بدون هیچ مقدمه و توضیحی در چاپخانه کانون به طبع رسیده و تا آنجا که نگارنده این سطور آن را با نسخه کتابخانه مجلس مقابله کرده است، به نظر می‌رسد از روی همین دست‌نویس باشد. فصل‌ها (شرح‌های) پانزده‌گانه شرح‌الصدور فی تمایق‌الامور عبارت است از: ۱. اسم و سلسله و نسب و وطن و شرح احوال این فقیر به طور اختصار؛ ۲. در توحید و روح‌العالم؛ ۳. در نبوت؛ ۴. در ولایت؛ ۵. در نیابت؛ ۶. در حدوث عالم و احوال عناصر و ترکیب نباتات و جان‌ها؛ ۷. در عمر دنیا؛ ۸. در خلقت انسان؛ ۹. در معاد؛ ۱۰. در دنیا و حوائج و منافع بعضی از ادویه به ترتیب حروف ابجد؛ ۱۱. در تحقیق برخی از علوم غریبه؛ ۱۲. در تجسم و هم؛ ۱۳. در ذکر اخلاق مرضیه و حسنه فقراء و مشایخ و در ساعات زمانیه از زورق و ساقی و لگن فصد؛ ۱۵. در بعضی اشعار مصنف.

۴. زور عشق: این مثنوی را به سال ۱۳۲۰ هجری و در هفتاد و هشت سالگی سروده و آخرین اثری است که از او در دست داریم. نسخه‌ای خطی از آن به شماره ۲۵۲۲ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود. در مقدمه این کتاب آمده است:

۱. فهرستواره دست‌نوشته‌های ایران (دنا)، ج ۶، ص ۸۳۴.

«به نام روح العالم برتر از درک بنی آدم. اشعاری است ادبی اخلاقی حکمی الهی شوقی طبیعی از مصنفات سیدالمتألهین و عمدةالمحققین آقای حاجی سید محمد صدرالصدوری قزوینی متخلص به خاک، مصنف نسخه منظوم اربعین قانونالریاضة و دیوان اشعار غزلیات و غیره و کتاب شرح الصلوات که بر حسب استدعای یکی از ادبای معاصر به رشته نظم کشیده‌اند. البحر رساله‌ای شیرین [است] و طرحی نمکین دارد. نظر به اهمیت و جامعیت به بیع ال اقام می‌شود. و من الله الاستعانة.»

البته این اثر هیچ‌گاه به طبع نرسیده است و ما آن را در انتهای کتاب حاضر برای نخستین بار چاپ کرده‌ایم. زور عشق مثنوی کوتاهی است در یکصد و چهل بیت در توصیف قامت عشق و ذکر ماجرای پهلوانی که در مقابل عشق زنی سر فرود می‌آورد. البته شاعر به مسائل مختلف عرفانی نیز پرداخته و خاتمه‌ای در ذکر توحید آورده است. تصویر اصلی این مثنوی، به دوش کشیدن معشوق و مرکبش توسط پهلوان و بالا رفتن از کوه (ابیات ۶۷-۶۵)، از ماجرای به دوش کشیدن فرهاد سیرین و آرایش را و رفتن در کوه تأثیر گرفته است.^۱

دو رساله دیگر را نیز از آثار او دانسته‌اند که اطلاعی از آنها در دست نیست:

۵. رساله در کیمیا.^۲

۶. رساله در علوم غریبه.^۳

۱. رک: خسرو و شیرین، ابیات ۲۲۹۰-۲۲۹۵؛ همچنین به توضیحات در حاشیه بیت ۶۲ زور عشق رجوع شود.

۲. مستدرکات اعیان الشیعه، همان‌جا.

۳. همان، همان‌جا.

برخی از اشعار خاک قزوینی را در زیر نقل می‌کنیم:

به طفل عشق آسان گشت کار آهسته‌آهسته

که پیرش خانه خمار شد آهسته‌آهسته

چو خرده خرده دل در چین زلف او به دام افتاد

دلم چون زلف او شد تاربار آهسته‌آهسته

ز بس مهر نگارم کم کمک بنشست در جانم

مرا زد بر کنار آمد نگار آهسته‌آهسته

بگرد زوایا امشب گر دمی چشم رقیبم را

کشم دلداز خود را در کنار آهسته‌آهسته

مندان نمود بلکه سیرداری کنم عشقش

کشید آخر حدیثم روی دار آهسته‌آهسته

سحر من آید، یار آمد مست اندر کنار من

به دل آمد توان، جان بر قرار آهسته‌آهسته

به چشم مست خود با دست خود زلف دین

بیخشم نما کند رفع خمار آهسته‌آهسته

برآرد اندک اندک خاک سر از قبر اگر گاهی

به نفس پناه دهد آن گل عذار آهسته‌آهسته^۱

مثنوی فرهادیه

یکی در بیستون گفتا به فرهاد که در این کوه کباب چیست استاد؟
گفت اینجا ز شیرین بس نشان هاست مرا از آن نشان‌ها دامن‌هاست

به امید قدومش بردویدم
که روشن کرده بود این کوه و صحرا
گهی خندیدم و گه گریه کردم
گرفتم زیر بالش را به آیین
ز رنج راه بس عذرش بگفتم
بمان شبیدز را مگذار تنها
چو شیرین چند گامی شد ز وی دور
به فرق از هجر شیرین ریخت چالاک
به لبخند از کفم بگرفت شیرین
که پای پرگنازش خورد بر سنگ
به بردن ماه را امید دادم
رساندم نیم شب در قصر شیرین
که کام از نام شیرین داشت شیرین
که او باقی و باقی رفت بر باد

فلان جا گرد راه از دور دیدم
فلان جا چهر شیرین شد هویدا
فلان جا پیش آن بت سجده کردم
فلان جا آمد از گلگون چو پایین
فلان جا موزه اش از گرد رفتم
فلان جا با کیزک گفت کاینجا
فلان جا شیهه زد شبیدز از شور
فلان جا بسند اندازمین خاک
فلان جا شیر بر جام سنگین
فلان جا راه من گلگون به بند لنگ
به تک تک از فلان جا سر گفتم
نشاندم بر کتف گلگون شیرین
دلش خوش بود از این تکرار خندید
تو خاک از حق تعالی کن همی

آب از مهر رخسار خورده مگر ریشه ما
بی شک از سنگ جیت و این شیشه ما
تا مگر سهیل نمایند ره شیشه ما
بی ستون است اگر بر شود شیشه ما

گل عشق تو دهد شاخه اندیشه ما
شیشه قلب من از سنگ جفایت بشکست
محرمان داده به کوی تو به هر گام سری
شیشه باده کن آماده که بنیاد فلک

به چهر یار چو زلفین تار لرزد و ریزد
ز هر خنخش دل صد بی‌قرار لرزد و ریزد
مگر نظر نکند شیخ شهر چشم سیاهش
و گرنه توبه از او بار بار لرزد و ریزد
ز لاله زاله سحر از نسیم ریزد از آن‌سان
که جام باده ز دست خمار لرزد و ریزد
ز تاب باده خوی از چهره‌اش بریزد از آن‌سان
کز عقد یاره، در شاهوار لرزد و ریزد
ز هجر یار به شب‌های تار خاک رهش را
ز دیده اشک چو ابر بهار لرزد و ریزد

درباره قانون‌الریاضة

این کتاب شش فصل است بر مقدمه‌ای کوتاه، چهل حدیث که عموماً از کتاب
اصول کافی انتخاب شده‌اند و اشعاری که به دنبال هر یک از احادیث می‌آید
(جز در مواردی که توضیح کوتاهی پیش از عنوان حدیث
داده می‌شود). این اشعار که تعدادشان به ۸۶۰ بیت می‌رسد، معمولاً مفاد
همان احادیث را به زبان شعر بیان می‌کنند. البته گاه مسائل دیگری - به طرز
مثنوی معنوی - به ذهن شاعر خطور می‌کند.

همانا گر قلم آن سو خرامد
دگر ناکفتنی چیزی نماند
کنون بگذر که در قانون دیگر
که چنین نکته عالم را منور
(بیت ۱۰۴ و ۱۰۵)

قلم باز از کفم بیرون خرامید
از این سویم به دهر سر کشاید
(بیت ۳۰۷)

شاعر در اغلب موارد همچون مغنی‌نامه‌ها و ساقی‌نامه‌ها و مطرب‌نامه‌ها

سخن خود را خطاب به معنی و ساقی و مطرب آغاز می‌نماید.

گرچه *قانون‌الریاضه* به چهل فصل تقسیم شده و فصل‌ها با حدیثی آغاز گردیده‌اند، اما در ذیل برخی از احادیث، احادیث دیگری نیز (به‌ویژه احادیث قدسی) گنجانده شده است. شاعر در اشعار خود به معنای این احادیث نیز اشاره می‌کند. نکته دیگر دربارهٔ گزینش احادیث اینکه اکثر آن‌ها از جلد دوم *اصول کافی* هستند؛ همان‌گونه که خود شاعر می‌گوید:

بود این *کافی* گهر اکثر ز *کافی* که *کافی* بهر شیعه هست *کافی*

(بیت ۳۹)

خاک فریونی این گهر را در سفر مکه به سال ۱۳۰۶ق^۱ که به‌همراه مادرش بدان نایل شده بود، میان کجاوه و در راه جبل به نظم کشید^۲، مقداری از آن ناقص مانده بود که در سال ۱۳۱۰ق تکمیل نمود^۳. وی این اثر در سال ۱۳۱۱ق در تهران منتشر کرد.

اشعار *قانون‌الریاضه* از منظر ادبیات

ابیات این کتاب از نظر زینت یافتن به آرایه‌ها و زیبایی‌های ادبی یکسان نیستند. در میان این اشعار، هم ابیات زیبایی نیافته‌اند و هم ابیات متوسط و ضعیف. غرض نویسنده صرفاً ترجمه و انعکاس مضامین احادیث

۱. *قانون‌الریاضه*، بیت ۱۱.

۲. شرح‌الصدور فی حقایق الامور، نسخه ۸۴۴۲ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ص ۳۱. سدید گفته در منشورنامه (ص ۷۹) می‌نویسد که وی کتاب *قانون‌الریاضه* خود را در سی‌سالگی در تهران به طبع رسانده؛ درحالی‌که وی هنگام چاپ این اثر بیست‌و‌هشت‌ساله بوده است.

۳. مقدمهٔ منشور *قانون‌الریاضه*.

به صورت نظم بوده است؛ از این‌رو شاید مقایسه کردن این ابیات با اشعاری در موضوعات دیگر صحیح نباشد.

به هر حال، در این اثر ابیات زیبا و ارزشمندی به چشم می‌خورد که اصطلاحات، امثال و آرایه‌های زیبایی را دربردارند. شاعر هر جا که توانسته، از جناس بهره برده است:

جناس تام:

بود این حل گهر اکثر ز کافی که کافی بهر شیعه هست کافی

(بیت ۳۹)

جهان چون مست است آلود او کاه که جو را جو دهند و کاه را کاه

(بیت ۳۱۹)

چو شد خلقت مطهر، همچنان روی یقین کاتش نیارد سوی تو روی

(بیت ۳۲۶)

چو سوی منزل لیلی کنی روی ز سفاک و خا خاریستان مکن روی

(بیت ۷۸۹)

ببود چون انبساط تیت از قلب به خیرات و خوشی کن قلب را قلب

(بیت ۸۱۹)

جناس مضارع:

پس همچون گوی زان کویش برانندند ز سر قصه در پرسش فتانندند

(بیت ۲۳۱)

همان تعذیب حیات و عقارب که محشورند با تو چون اقارب

(بیت ۳۲۰)

شنیدم مالک را شت که در جنگ پلنگش همچو مومی بود در جنگ

(بیت ۳۲۹)

تو ای مطرب! به یاد صدر بن جنگ که من با بخت خود دارم بسی جنگ

(بیت ۱۸۵۶)

جناس محرف:

بجوشد چشمه‌های حکمت از دل بر آید از چرخ گل یکباره از گل

(بیت ۴۴)

جناس مرکب:

به حکم «افاذکرونی» همچو حق‌گوی سحرگاهان سراسر ذکر حق‌گوی

(بیت ۷۲)

سراسر رنگ بود و نقش‌بندی به پایت گشت رنگ و نقش‌بندی

(بیت ۲۵۶)

حدیثِ قتلِ طفل از خضرِ حق‌بین به نصّی لفظ در قانونِ حق‌بین

(بیت ۸۲۴)

جناس اشتقاق و شبه‌اشتقاق:

ز «اسم» بدل صدق صادق حَضِیضَتِ اوج کن استاد حاذق

(بیت ۹۹)

ندانی بر تو این دریا محیط است مُحاطی را کجا درک محیط است؟

(بیت ۲۷۹)

جناس زاید:

ز خاکی رفته تا چندین منازل با خوار شانش گشت نازل

(بیت ۱۳۲)

نمونه‌ای از التفات:

جز از من در دلش شغل کسی نیست جز از تو کیست تا کس دستش نیست؟

(بیت ۵۲۰)

انواع تشبیه نیز در این اثر فراوان دیده می‌شود. نمونه‌هایی از آن:

به نام آن‌که جان زنده‌جانان رسد آنجا چو قطره سوی عُمان

(بیت ۲)

مرد زان بحر علم ژرف جویم ز «قانون ریاضت» حرف گویم

(بیت ۱۰)

هزاران کار ناموس بر از تساب دو چشم غاشیه نرگس پر از خواب

(بیت ۱۰۹)

جهان رحمت حق بیش از این هاست گنه چون قطره، عفویش همچو دریاست

(بیت ۱۹۰)

زن از عصمت ره دیدار بسته به نام عیبه در پرده نشسته

(بیت ۲۱۳)

سراسر از خزان خوف عریان ز بیم دوزخ همچو بیابان

(بیت ۲۱۸)